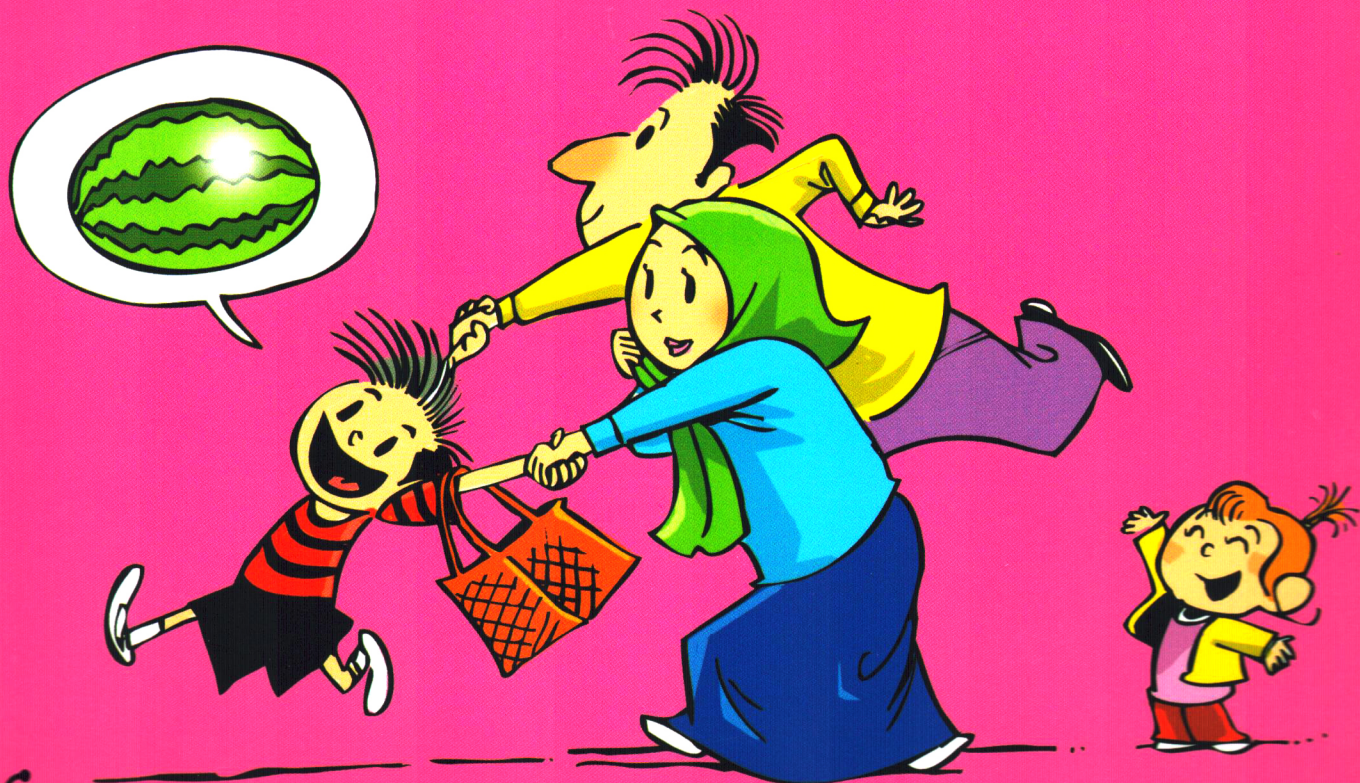


مندیواته



چاپ دوم

قصه‌های من و بچه‌هایم



نویسنده: شهرام شفیعی تصویرگر: سام سلماسی

من روی کارتین کفش‌های زمستانی یک دایره‌ی قرمز کشیدم. روی کارتین مجله‌های قدیمی هم یک دایره‌ی قرمز کم‌رنگ کشیدم. چون هنوز سه تا از مجله‌ها را نخوانده بودم! مامانی هم روی کارتین مجسمه‌های مرغ و خروس یک دایره‌ی قرمز کشید. پسرم کفش‌های اسکیتش را توی کارتین گذاشت و روی کارتین، یک دایره‌ی قرمز کشید. دخترم گریه کرد و گفت: «من هم دوست دارم دایره‌ی قرمز بکشم... زود باشید برای من هم کفش اسکیت بخرید!» مامانی به دخترم گفت: «تو الان فقط باید مسواک بزنی و بروی بخوابی!»

صبح که شد، کارگرها آمدند تا اثاثیه را پشت کامیون بار بزنند. مامانی به کارگرها گفت: «کارتین‌هایی را که دایره‌ی قرمز دارند، توی انباری بگذارید.» کارگرها همه چیز را پشت کامیون گذاشتند و به خانه‌ی جدید بردند. ما هم خوشحال و خندان دنبال‌شان رفتیم. وقتی به خانه‌ی جدید رسیدیم، مامانی پول کارگرها را داد.

در خانه‌ی جدید، من می‌خواستم یک لیوان آب بخورم، اما هر چه گشتم، لیوان را پیدا نکردم. مامانی هم می‌خواست غذا درست کند اما هر چه گشت قابلمه را پیدا نکرد. پسرم رفت حمام اما صابون و شامپو را پیدا نکرد! ما همه جا را گشتیم و دیدیم هیچ چیزی نداریم. دخترم خندید و گفت: «دیشب وقتی شما خوابیدید، من روی همه‌ی کارتین‌ها دایره‌ی قرمز کشیدم!» هیچ کس توی خانه هیچ چیزی پیدا نمی‌کرد. بله، کارگرها به خاطر دایره‌های قرمز، همه‌ی کارتین‌ها را به انباری برده بودند!

